

منوچهر یایور*

بحران اقتصاد سرمایه‌داری بین الملل و تأثیر آن بر جهت‌گیری دولت آمریکا: طی سالهای ۱۹۸۰-۱۹۹۲

۲۱

مقدمه

در مقاله قبلی، چارچوب نظری بحث و سیاست‌های جدید دولتهای ریگان و بوش را مورد بررسی قرار دادیم و در این مقاله به بررسی یکی از عوامل تأثیرگذار بر سیاست‌گذاری دولت آمریکا می‌پردازیم و نشان می‌دهیم که چگونه بحران تازه اقتصاد سرمایه‌داری جهانی بر سیاست‌گذاری دولت تأثیر گذاشت و چگونه دولتهای ریگان و بوش جهت حمایت از قشر سرمایه‌دار کشور، به اجرای یک رشته سیاست‌های دست راستی اقدام نمودند. با بروز رکود اقتصادی و تداوم آن، قشر سرمایه‌دار آمریکا گام‌هایی جهت افزایش نرخ بهره‌وری برداشت و به ویژه کوشید هزینه کار را کاهش دهد و چنانکه پیشتر گفته شد، دولت هم با اجرای طرح اقتصادی جدیدی سعی کرد به قشر سرمایه‌دار کمک کند تا به هدف مورد نظر خود دست یابد. برای بررسی موضوع این مقاله، ابتدا چگونگی جهانی شدن سرمایه را بررسی می‌کنیم و با خصوصیات نظام سرمایه‌داری بین الملل آشنا می‌شویم و سپس اطلاعاتی درباره بحران تازه اقتصادی جهان ارایه می‌کنیم و در بخش بعدی بحث به بررسی اقدامات شرکتهای بزرگ آمریکا جهت جلوگیری از رکود اقتصادی می‌پردازیم و در پایان با ارایه شواهدی نشان

* دکتر منوچهر یایور، استادیار علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تاکستان است. فصلنامه مطالعات منطقه‌ای، سال چهارم، شماره ۴، پاییز ۱۳۸۲، صص ۴۷-۲۱.

می‌دهیم که به رغم تلاش قشر سرمایه‌دار آمریکا و جهت‌گیری سیاسی جدید دولت، بحران اقتصادی فروکش نکرده، دولت برای حل مشکلات ناشی از بحران دولت رفاهی با مشکلات بزرگی دست و پنجه نرم می‌کند.

جهانی شدن سرمایه

در دهه‌های اخیر عوامل متعددی بر عملکرد سرمایه تأثیر گذاشته، موجب رشد قابل ملاحظه سرمایه در اقصی نقاط جهان، شده است. کارشناسان در وهله نخست در این زمینه به نقش شرکتهای جهانی، کارخانه‌های جهانی و کشورهای تازه صنعتی شده توجه کرده، معتقدند که باید کار آنها را مورد بررسی قرار داد. در پایین، نقش این سه عامل را مورد بررسی قرار می‌دهیم.^۱

روابط اجتماعی سرمایه‌داری به علت رشد شرکتهای جهانی در کشورهای مختلف توسعه یافته است. شرکتهای چند ملیتی بزرگ، تدریجاً در هر گوشه از دنیا برای دستیابی به درصد سوددهی بیشتر فعالیت کرده، شبکه فعالیت خود را گسترش داده‌اند. تا اواخر دهه ۱۹۶۰، شرکتهای چند ملیتی قادر نبودند در هر گوشه‌ای از دنیا فعالیت داشته باشند، اما از دهه ۱۹۶۰ به بعد آنها توانسته‌اند حیطه کار خود را در سطح جهان گسترش دهند و این موضوع به علت گسترش ارتباطات و کاربرد تکنولوژی پیشرفته در زمینه اطلاع رسانی، تحولات مهم در زمینه سازمان‌دهی شرکتهای - به ویژه ایجاد مراکز کار منطقه‌ای و ظهور و رشد بازارهای سرمایه بین‌الملل - تحقق پیدا کرده است. شرکتهای چند ملیتی بزرگ را می‌توان شرکتهای جهانی نامید.

محصولات کمپانیهای جهانی، مشخصات مشابهی دارند و تولیدات این کمپانیها در سطح منطقه‌ای و یا حتی جهانی، سازمان‌دهی می‌شود. کمپانیهای مزبور توانسته‌اند بازارهای داخلی خود را تشکیل دهند که این امر از طریق ادغام تولید و جابجا نمودن مواد لازم و اجزای مختلف، کالاها، پول و اطلاعات میسر می‌شود. برای پی بردن به رشد فوق‌العاده بازارهای داخلی این کمپانیها می‌توان به ارقام موجود در باب میزان مبادله تجاری مابین آنها

مراجعه کرد. به عنوان مثال، در سال ۱۹۸۵، در آمریکا میزان مبادلات داخلی بین شرکتهای بزرگ جهانی معادل چهل درصد از کل واردات و ۳۱ درصد از کل صادرات کشور را تشکیل می داد. براساس برخی از محاسبات انجام شده، مبادلات داخلی شرکتهای بزرگ معادل سی و یا چهل درصد از تجارت کل دنیا را تشکیل می دهد. همچنین باید به برخی از خصوصیات کمپانیهای بزرگ صنعتی - به ویژه کمپانیهای پیش آهنگ - که شامل صنایع اتومبیل سازی و الکترونیک می شود، اشاره کنیم. در این نوع کمپانیها آثار تشکیل «کارخانه های جهانی» دیده می شود. «کارخانه های جهانی»، شبکه های تولید و تجهیزات لازمهای را دربر می گیرد که به طور آگاهانه در سطح جهانی سازمان دهی شده، حیطه عملکرد آنها شامل کشورهای جهان سوم هم می شود. یکی از نمونه های این نوع شرکتهای کمپانیهای اتومبیل سازی است.

کمپانی فورد اکنون ششمین شرکت بزرگ دنیا است. این کمپانی ۳۷۰ هزار کارمند دارد و ۵۳ درصد از کارکنان این شرکت در کشورهای خارجی مشغول به کار هستند. کمپانی فورد مدتهاست که به صورت یک شرکت چند ملیتی فعالیت می کند. حتی در سال ۱۹۳۰، صنایع مونتاژ کمپانی فورد در بیست کشور تأسیس یافته و به امر اتومبیل سازی اشتغال داشتند. تا چندی پیش، کمپانی فورد شامل کارخانه ها و صنایع مونتاژ مجزا بود و تولیدات آن مختص به بازارهای موجود داخلی در کشورهای مختلف بود، اما در دهه ۱۹۶۰، ساختار تولید کمپانی فورد تدریجاً تغییر یافت. در سال ۱۹۶۷، کارخانه ها و سازمانهای تولیدی مختلف کمپانی فورد در اروپا با یکدیگر ادغام شدند. کمپانی فورد به چند علت تصمیم به این اقدام گرفت، نخست اینکه این کمپانی از تمرکز سرمایه خود در برخی از کشورها مانند انگلستان - به علت فعالیتهای اتحادیه های کارگری در این کشور - ناراضی بود و قصد داشت سرمایه خود را گسترش دهد. همچنین کمپانی فورد از کمبود کارگر در برخی از مناطق ناراضی بود و ساخت مدلهای مختلف در برخی از بازارهای موجود، امری دشوار بود و تشکیل «جامعه اقتصادی اروپا» امکانات سرمایه گذاری جدیدی را در اختیار این شرکت قرار داده بود. حدود سال ۱۹۷۰ سازمان دهی جدید کمپانی فورد انسجام بیشتری یافت و در سال ۱۹۷۸ ادغام عملیات مختلف صنایع اتومبیل سازی آن میسر گشت. در سال ۱۹۷۶ کمپانی فورد

اقدام به ساخت اتومبیل «فیستا» نمود و این نوع جدید اتومبیل مختص بازارهای اروپا بود. کاربراتور اتومبیل «فیستا» در شهر «بلفاست» ساخته شده و دیگر اجزای آن در کشورهایی چون انگلستان، آلمان و اسپانیا ساخته می‌شد. در سال ۱۹۸۸ صنایع اتومبیل سازی کمپانی فورد با دیگر صنایع این کمپانی در کشورهایی چون مکزیک و برزیل ادغام شدند. نحوه عملکرد برخی دیگر از کمپانیها با نحوه عملکرد کمپانی فورد همخوانی داشته، ظهور و گسترش این نوع «کارخانه های جهانی» در عرصه اقتصاد بین الملل جلب نظر می کند. در صنایع الکترونیک - به ویژه در صنایعی که مختص به ساخت نیمه رسانه های برقی هستند - عملکرد شرکتهای آمریکایی جلب نظر می کند. کمپانیهای بزرگ آمریکایی که در زمینه تولید وسایل الکترونیکی فعالیت می کردند، حیطة عملیات خود را گسترش داده و در بازارهای جهانی حضور مستمر یافته اند. این کمپانیها در پی یافتن مناطقی هستند که به آنها امکان دهد محصولات خود را با هزینه کمتر ساخته، به بازار عرضه نمایند. این کمپانیها در کشورهای جهان سوم فعالیت زیادی دارند. در آمریکا این مطلب در افکار عمومی وارد شده که صنایع الکترونیک و به ویژه صنایعی که در زمینه ساخت نیمه رسانه های برقی اشتغال داشته اند - از آمریکا به سوی کشورهای دیگر روانه شده و در آنجا به طور دایم استقرار پیدا کرده اند.

رشد کشورهای «تازه صنعتی شده» هم به گسترش روابط اجتماعی سرمایه داری در سطح جهان کمک کرد. در طول دهه ۱۹۷۰، وضع اقتصادی برخی از این کشورها به طور بارزی بهبود یافت. «چهار ببر کوچک» دنیا، یعنی هنگ کنگ، سنگاپور، کره جنوبی و تایوان از رشد اقتصادی بالایی برخوردار شدند و این کشورها با توسعه بخش صادرات خارجی خود توانستند موقعیت اقتصادی خود را بهبود ببخشند. البته باید متذکر شد که کشورهای مزبور با مشکلات عدیده ای در امر توسعه اقتصادی روبه رو بوده اند، با این همه توسعه اقتصادی این کشورها بسیار چشمگیر بوده است. برخی از تحلیل گران اقتصادی معتقد هستند که نباید این کشورها را جزء کشورهای در حال توسعه به شمار آورد. برخی دیگر از کشورهای جهان سوم مانند برزیل و مکزیک هم توانستند از موقعیت اقتصادی مناسبتری بهره مند گردند. این کشورها، محصولات پیشرفته ای به بازار عرضه کردند و قشر کارگر در این کشورها از تحرک

اقتصادی بالایی بهره مند شد. اما در طول دهه ۱۹۸۰ برخی از تحولات اقتصادی حکایت از آن می‌کرد که اقتصاد سرمایه‌داری بین‌الملل، وضعیت جدیدی یافته است. آنچه که در بالادرباره چگونگی شکل‌گیری کمپانیهای جهانی، کارخانه‌های جهانی و کشورهای تازه صنعتی شده گفته شد، دیگر کاملاً مصداق نداشت. اقتصاد سرمایه‌داری بین‌الملل قدری تغییر پیدا کرد. رشد سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی کاهش یافت و سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی روانه کشورهای صنعتی شد. در بخش زیر به نحوه تغییر اقتصاد سرمایه‌داری بین‌الملل از دهه ۱۹۸۰ به این طرف اشاره می‌کنیم.

۲۵

نقش کمپانیهای جهانی در اقتصاد سرمایه‌داری بین‌الملل تا حدودی تغییر پیدا کرد. در دهه ۱۹۸۰، نقش کمپانیهای جهانی قدری محدود شد و شمار کمپانیهای بزرگ افزایش یافت. در سال ۱۹۸۵، ۲۰ تا ۲۵ درصد از ارزش افزوده اقتصادی در کشورهای سرمایه‌داری از آن ششصد کمپانی بزرگ دنیا بود اما در دهه ۱۹۸۰ کمپانیهای بزرگ دنیا عملاً فعالیتهای خود را در کشورهای مختلف کاهش دادند، در عین حال، کاهش فعالیتهای کمپانیهای بزرگ در کشورهای مختلف، ویژگیهای خاص خود را داشت. بزرگترین کمپانیهای چند ملیتی که در آمریکا استقرار داشته‌اند، کم‌کم از فعالیت در کشورهای دیگر اجتناب ورزیدند. این کمپانیها در اوایل دهه ۱۹۸۰، بیشتر در بازارهای خارجی فعالیت می‌کردند و درصد فروش خارجی آنها نسبت به کل فروش این شرکتها از این موضوع حکایت می‌کرد لیکن از اوایل دهه ۱۹۸۰ به این شرکتها به طور بارزی از شرکت در بازارهای خارجی سرباز زده‌اند. در این زمان شرکتها چند ملیتی ژاپنی و شرکتها چند ملیتی اروپای غربی فعالیتهای خارج از کشور خود را گسترش داده‌اند. از دهه ۱۹۸۰ توجه بزرگترین کمپانیهای چند ملیتی ژاپنی به بازارهای آمریکا و اروپا معطوف شده و در کشورهای مزبور، سطح فعالیت این شرکتها رشد قابل ملاحظه‌ای داشته است. هرچند که فعالیت این شرکتها در خارج از کشور هنوز به اندازه فعالیت شرکتها چند ملیتی اروپای غربی و با آمریکایی توسعه پیدا نکرده است.

از طرف دیگر باید این نکته را هم در نظر داشت که امروزه فعالیتهای اقتصادی کمپانیهای چند ملیتی کوچک و متوسط از اهمیت بیشتری برخوردار است. این کمپانیها

توانسته اند در صحنه اقتصاد بین الملل با کمپانیهای بزرگتر رقابت نمایند. شواهد موجود نشان می دهد که کاهش موانع تجاری در جهان برای این شرکتها این امکان را به وجود آورده است که جایگاه اقتصادی خود را در صحنه اقتصاد سرمایه داری بین الملل ارتقا دهند. در دهه ۱۹۸۰، دسترسی بیشتر به بازارهای خارجی جهان اهمیت بیشتری یافت و کمپانیهای کوچک و متوسط به موازات این امر فعالیتهای خارج از کشور خود را گسترش دادند. در اواخر دهه ۱۹۸۰، این کمپانیها رشد بیشتری نسبت به کمپانیهای بزرگتر داشتند. در همین حال، نحوه فعالیت شماری از کمپانیهای کوچک چند ملیتی کشورهای در حال توسعه، اهمیت بیشتری یافته است. در صحنه اقتصاد سرمایه داری بین الملل شماری از کمپانیهای چند ملیتی وابسته به کشورهای در حال توسعه فعالیت داشته، فروش هفده عدد از این کمپانیها معادل یک میلیارد دلار در سال و یا بیشتر است. بیشتر این کمپانیها در زمینه امور تولیدی کاربر فعالیت داشته و به امر تولید منسوجات و یا امور مشابه دیگر اشتغال دارند و بیشتر آنها متعلق به کشورهای چون هنگ کنگ، هندوستان، برزیل، سنگاپور، کره جنوبی، تایوان، آرژانتین، مکزیک و ونزوئلا هستند.

از سوی دیگر از دهه ۱۹۸۰ به بعد، کارخانه های جهانی از اهمیت کمتری برخوردار بوده اند. برخی عوامل نیز موجب کاهش توانایی کارخانه های جهانی در زمینه گسترش روابط اجتماعی سرمایه داری در جهان شده است و شرکتهایی مانند شرکت فورد در مورد ساخت اتومبیل با موانع بزرگی جهت ادامه و یا گسترش فعالیتهای خود روبه رو شده اند. کمپانی فورد مدل «اسکورت» را به بازارهای جهانی عرضه کرد، اما در آمریکا مردم از این نوع اتومبیل استقبال نکردند. امروزه در صحنه اقتصاد بین الملل، کمپانیهای بزرگ اتومبیل سازی همچنان به ساخت اتومبیلهای جهانی اقدام می کنند. این نوع اتومبیلها در نقاط مختلف دنیا طراحی می شوند و در عین حال بخش تولید این نوع اتومبیلها در نقاط دیگر دنیا قرار دارد، اما به طور کلی تولید این نوع اتومبیلها دیگر در سطح جهان صورت نمی پذیرد. امروزه این نوع محصولات در مناطق خاصی چون اروپای غربی و آمریکای شمالی تولید می شود. در امور مربوط به تولید قطعات الکترونیکی هم روند تولید مشابهی قابل مشاهده است.

صنایع مونتاژ آمریکایی دیگر مانند گذشته به امر تولید محصولات چو نیمه رسانه ها در کشورهای خارجی (جهان سوم) اشتغال ندارند و این امر تا حدی ناشی از کاربرد بیشتر صنایع مونتاژ خود کار است (این عامل، موجب کاهش کاربرد کار ارزان قیمت شده است). به همین منوال، کمپانیهای مزبور توانایی آن را یافته اند که قطعات خود را به نحو آسانتری با یکدیگر تطبیق داده، آنها را به روش مناسبتری با یکدیگر ادغام نمایند. کاربرد تکنیکهای جدید برای کمپانیهای مزبور این امکان را فراهم ساخته است که به مواد لازم دسترسی بیشتری داشته باشند. امروزه کمپانیهای مزبور تمایل بیشتری به استفاده از امکانات محلی دارند. از سال ۱۹۸۵، چند کمپانی بزرگ تولیدی آمریکایی کارخانه های خارجی خود را تعطیل کرده، به آمریکا بازگشته اند. اما از دید کلی تر این نکته جلب نظر می کند که احتمالاً کمپانیهای بزرگ آمریکا از ادامه کار خود در کشورهای دیگر دست نخواهند کشید، زیرا بازارهای موجود در اروپا و یا آسیا همچنان برای این کمپانیها حایز اهمیت است. این کمپانیها قادر نیستند تنها از طریق صادرات در بازارهای ذکر شده نفوذ کرده، جایگاه مناسبتری برای خود دست و پا کنند؛ به علاوه، رقبای خارجی این شرکتها امروزه از تواناییهای بیشتری برخوردار هستند و می توانند در زمینه های مختلف با کمپانیهای بزرگ آمریکایی رقابت نمایند.

عوامل دیگری نیز موجب کاهش اهمیت کارخانه های جهانی شده است. کمپانیهای چند ملیتی به طرق مختلف با یکدیگر ادغام شده اند و می کوشند بین شبکه های کمپانیهای تابعه خود تعادل برقرار کنند. آنها در این جهت به ادغام بیشتر با یکدیگر اقدام نموده اند. کمپانیهای چند ملیتی اروپایی و ژاپنی در بازار آمریکا فعالیت زیادی داشته اند و با کمپانیهای رقیب خود قراردادهایی را جهت همکاری نزدیک به امضا رسانیده اند. کمپانیهایی که در امر تولید اتومبیل فعالیت می کردند تلاش مضاعفی جهت ایجاد اتحاد هر چه بیشتر با دیگر کمپانیها به خرج داده اند، مثلاً کمپانی فورد قسمتی از سهام کمپانی «مزدا» را خریداری کرده است؛ همچنین با کمپانی «فولکس واگن» مشارکت کرده، در کره جنوبی یک کارخانه ساخت اتومبیل راه اندازی نموده است و با کمپانی «نیسان» روابط نزدیکی در سطح بین الملل برقرار کرده است. این نوع روابط نزدیک بین کمپانیها در بخش تولید کالاهای برقی نیز قابل

مشاهده می‌باشد. روابط نزدیکتر بین شرکتهای چند ملیتی موجب انعطاف بیشتر این کمپانیها شده است. اتحاد بین شرکتهای چند ملیتی بنا بر وضعیت بازار اقتصادی تغییر پذیر است و به همین منوال، خطرهای ناشی از پروژه های جدیدتر به طور نسبی میان شرکتهای تقسیم شده و همچنین کمپانیهایی که به تازگی به جرگه شرکتهای قدیمیتر می‌پیوندند می‌توانند از تکنولوژی جدیدتر و سازمان دهی بهینه بهره مند گردند. انعطاف بیشتر شرکتهای به همراه یک رشته ابداعات جدید در زمینه سازمان دهی تولیدات، تواناییهای شرکتهای مزبور را بالا برده است. ابداعات ذکر شده، نخستین بار از سوی شرکتهای چند ملیتی ژاپنی به کار برده شد. ابداعات مزبور به عنوان نمونه برای شرکتهای این امکان را فراهم می‌آورد که شبکه های تولید خود را به نحوی سازمان دهی کنند که تولید انبوه محصولات مختلف در اندازه های کوچکتر میسر گشته و فزونی بیابد. کمپانیها از طریق بالا بردن کنترل کلی کیفیت کالاها و به کارگیری سیستمهای خودکار تولید محصولات صنعتی، به تولید انبوه محصولات مختلف در اندازه های کوچکتر می‌پردازند، مثلاً کمپانی فورد از کلیه ابداعات فوق الذکر در جهت افزایش توان تولید خود جهت پیشی گرفتن از رقبای ژاپنی خود استفاده کرده است. برخی از مفسرین معتقدند که ابداعات ذکر شده موجب ظهور مناطق جدید صنعتی در سراسر دنیا شده است، زیرا در مجموع، این ابداعات به روند انباشت سرمایه و تولید انبوه در دنیا کمک کرده است.

همچنین در مورد موفقیت کشورهای تازه صنعتی شده هم پرسشهای تازه ای مطرح شده است. جایگاه کشورهای تازه صنعتی شده در میان سایر کشورها، قدری تنزل پیدا کرده است. در دهه ۱۹۸۰، کشورهای مختلف دنیا کوشیدند که موقعیت خود را در نظام اقتصاد سرمایه داری بین الملل تثبیت کنند. بدین ترتیب، تدریجاً نظام اقتصادی جهان به یک ساختار اقتصادی سه قطبی متشکل از کشورهای آمریکای شمالی، کشورهای اروپای غربی و کشورهای حاشیه اقیانوس کبیر تبدیل شد. در دهه ۱۹۸۰ ایالت کالیفرنیا در آمریکا موفقیت اقتصادی خیره کننده ای به دست آورد و در دهه مذکور، سه قطب اقتصادی فوق الذکر سهم عمده ای در رشد صادرات و واردات اقتصاد بین الملل به خود اختصاص دادند. روابط اقتصادی بین سه قطب گفته شده، تدریجاً افزایش یافته، این سه قطب اقتصادی جهان

توانسته اند با یکدیگر روابط نزدیک تنگاتنگی ایجاد کنند. از طرف دیگر، کشورهایی که خارج از سه قطب ذکر شده قرار دارند با مشکلات عدیده‌ای روبه‌رو شده و در واقع، مشکلات اقتصادی آنها دو چندان شده است. در دهه ۱۹۸۰، میزان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در کشورهای جهان سوم کاهش یافت و از آنجا که بسیاری از این کشورها رشد اقتصادی نداشتند، مشکلات اقتصادی آنها دو چندان شد. وضعیت اقتصادی کشورهای تازه صنعتی شده در خارج از آسیا تا حدی رو به وخامت گذاشته و حتی کشورهای تازه صنعتی شده در آسیا هم با مشکلات عدیده‌ای مواجه شده‌اند. علت پیدایش اوضاع نابسامان و نامناسب این کشورها مشخص است، رشد پایین اقتصادی جهان، کاهش قیمت مواد خام و همچنین، نرخ بهره زیاد و بدهیهای زیاد این کشورها موجبات عدم پیشرفت این کشورها را فراهم آورده است. موقعیت اقتصادی دیگر کشورهای در حال توسعه، فاجعه انگیز بود و شواهد موجود، این امر را تصدیق می‌کند. چهل کشور در حال توسعه، موقعیت اقتصادی ناخوشایندتری نسبت به دیگر کشورهای در حال توسعه داشته‌اند. در این کشورها، دولت هزینه بهداشت را تا پنجاه درصد و هزینه آموزشی را تا ۳۵ درصد کاهش داده است. از اوایل دهه ۱۹۸۰، درآمد متوسط خانواده‌ها معادل ده تا بیست و پنج درصد تنزل داشته است و سوء تغذیه کودکان افزایش بسیار زیادی یافته است.

تغییراتی که در دهه ۱۹۸۰ در صحنه اقتصاد سرمایه‌داری بین الملل رخ داد، موقعیت اقتصادی بسیاری از کشورهای جهان سوم را مورد تهدید قرار داد و این تغییرات موجب پیدایش بحران اقتصادی در بسیاری از کشورهای جهان سوم شد. در دهه ۱۹۸۰ قطبهای سه گانه اقتصادی جهان توانستند روابط نزدیکتری با یکدیگر برقرار کنند و از برخی لحاظ، رشد اقتصادی این کشورها قابل توجه بوده است، اما کشورهای جهان سوم نسبت به گذشته وضعیت نامناسبتری پیدا کردند. در دهه ۱۹۸۰ وضعیت اقتصاد سرمایه‌داری بین الملل دستخوش تغییراتی شد و در این میان، کشورهای توسعه یافته، اقداماتی در جهت تأمین منافع خود به عمل آوردند که با تأمین منافع کشورهای جهان سوم سنخیت نداشت و موجب تداوم بحران در این کشورها گردید. در دهه ۱۹۸۰، روند سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی تا حدی

تغییر یافت و از این دهه به بعد، سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در ژاپن و کشورهای اروپای غربی (به‌ویژه انگلستان، فرانسه و آلمان) از سایر کشورها بیشتر بوده است. امروزه اروپای غربی، بزرگترین منبع سرمایه‌گذاری خارجی محسوب می‌شود. به عبارتی جایگاه آمریکا در زمینه سرمایه‌گذاری خارجی تنزل پیدا کرده است. در اواخر دهه ۱۹۷۰، میزان سرمایه‌گذاری خارجی شرکت‌هایی که در آمریکا مستقر بودند افزایش پیدا کرد، اما بین سالهای ۱۹۷۵ و ۱۹۸۰، میزان سرمایه‌گذاری خارجی شرکت‌های ذکر شده ۴۲ درصد کاهش پیدا کرد و به حدود نوزده درصد رسید.

از طرف دیگر باید در محاسبه روند سرمایه‌گذاری خارجی، نکات دیگری را نیز در نظر گرفت. در طول سالهای ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۵، سهم سرمایه‌گذاری خارجی آمریکا همچنان دو برابر سهم سرمایه‌گذاری خارجی ژاپن و همچنین در سال ۱۹۸۵، ذخیره سرمایه خارجی آمریکا سه برابر ذخیره سرمایه خارجی ژاپن بود. از سال ۱۹۸۵، آمریکا حضور فعالی در زمینه سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی داشته است و میزان سرمایه‌گذاری خارجی آمریکا از میزان سرمایه‌گذاری خارجی ژاپن بیشتر بوده است. مقصد سرمایه‌گذاری خارجی هم تغییر پیدا کرده است و در این میان، مهمترین پدیده، افزایش سرمایه‌گذاری خارجی در آمریکا است. در دهه ۱۹۸۰ بسیاری از سرمایه‌گذاران خارجی به آمریکا روی آوردند تا از رشد بازار اقتصادی این کشور بهره بگیرند. بین سالهای ۱۹۸۱ و ۱۹۸۵، در هر سال چهل درصد از سرمایه‌گذاری خارجی روانه بازار اقتصادی آمریکا شد (بیشتر سرمایه‌گذاری خارجی در آمریکا توسط کشورهای اروپای غربی و ژاپن صورت گرفت). بین سالهای ۱۹۷۵ و ۱۹۸۶، ذخیره سرمایه‌گذاری مستقیم در آمریکا هفت برابر افزایش یافت. از سال ۱۹۸۵، ارزش دلار آمریکا کاهش یافته است و این امر به افزایش سرمایه‌گذاری در آمریکا کمک کرده است. در عین حال در اوایل و اواسط دهه ۱۹۸۰ میزان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی به طور نسبی و مطلق در اروپای غربی کاهش یافت. تشکیل بازار مشترک اروپا توسط اعضای جامعه اقتصادی اروپا موجب رشد سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در کشورهای اروپای غربی شد. در دهه ۱۹۷۰، سرمایه‌گذاری خارجی روانه آمریکا و کشورهای در حال توسعه شد، لیکن در دهه ۱۹۸۰،

سرمایه گذاری خارجی بین آمریکا، اروپای غربی و آسیا تقسیم شد. در ادامه بحث با دیگر جوانب جهانی شدن اقتصاد سرمایه داری آشنایی پیدا می کنیم.

جهانی شدن خدمات

در دهه ۱۹۷۰، قدرتهای غول پیکر اقتصاد جهان، حیطة فعالیت خود را گسترش داده، جهان را درنوردیدند. تا دهه ۱۹۷۰، صنایع خدماتی بیشتر در داخل کشورها فعالیت می کردند، اما در دهه های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، صورت جهانی به خود گرفتند. چند عامل موجب این امر شد از جمله اینکه کشورها توانایی بیشتری در زمینه مبادله خدمات بین خود پیدا کردند. در دهه ۱۹۸۰، صنعت خدمات از تمام بخشهای دیگر اقتصاد جهان رشد بیشتری داشت. در اواسط دهه ۱۹۸۰، چهل درصد از ذخیره سرمایه گذاری خارجی جهان به بخش خدمات اختصاص یافته بود (در دهه ۱۹۷۰، ۲۵ درصد از ذخیره سرمایه گذاری جهان به بخش خدمات اختصاص داشت) و بیش از نیمی از جریان سرمایه مستقیم خارجی به بخش خدمات تخصیص یافت. سرمایه گذاری مستقیم خارجی بیشتر در نواحی توسعه یافته جهان متمرکز شده است و رشد بی رویه آن موجب تشدید روند «درون گرایی» اقتصاد جهان در دهه ۱۹۸۰ شد. منظور از «درون گرایی» اقتصادی جهان، عواملی است که موجب سرمایه گذاری بیشتر در مناطق توسعه یافته شده است و ما در بالا درباره این مطلب سخن گفتیم.

صنایع خدماتی، کالاها و فعالیتهای مختلفی را پوشش می دهد، لیکن در دهه ۱۹۸۰، چهار قسمت از صنایع خدماتی به طور بارزی صورت بین المللی به خود گرفت. جهانگردی و مسافرت (که خود فعالیت هتلها، شرکتهای هواپیمایی، کارگزاران سیاحت و جهانگردی و اجاره اتومبیل را دربر می گیرد)، خدمات اطلاع رسانی (که اموری چون ارتباطات ماهواره ای، ذخیره سازی اطلاعات و خدمات کامپیوتری را دربر می گیرد)، خدمات بازرگانی (حسابداری، مشاوره در زمینه مدیریت، تبلیغات، پژوهش اقتصادی، روابط عمومی) و خدمات مالی (بانکداری و مالی، بیمه) چهار قسمت از صنایع خدماتی را تشکیل می دهند که در دهه ۱۹۸۰، صورت جهانی یافتند. در هر یک از این قسمتها شرکتهای خدماتی بزرگ چند ملیتی

مانند شرکت حسابداری «آرتور اندرسن»، فعالیت مستمر دارند. در سال ۱۹۸۵، شرکت «آرتور اندرسن» ۴۳ هزار نفر کارمند در سطح جهان داشت. چهار قسمت ذکر شده، روابط تنگاتنگی با یکدیگر دارند. داده‌های یک قسمت ستاده‌های قسمت دیگر را تشکیل می‌دهد. به عنوان مثال، افزایش مسافرت‌های بازرگانی در دهه ۱۹۸۰، با جهانی شدن خدمات بازرگانی و مالی، ارتباط مستقیم داشت. باید این نکته را در نظر گرفت که فعالیتهای شرکت‌های چند ملیتی، تنوع زیادی یافته است و هر یک از این شرکتها در هر چهار قسمت صنایع خدماتی فعالیت دارند. در حال حاضر فعالیتهای شرکت «آرتور اندرسن» شامل خدمات اطلاع‌رسانی، بازرگانی و مالی است. شرکت‌های چند ملیتی که بیشتر در امور تولیدی فعالیت می‌کردند، امروزه در قسمتهای چهارگانه صنایع خدماتی حضور فعال دارند. به عنوان مثال در سال ۱۹۸۷، هجده درصد از سود کل کمپانی فورد حاصل خدمات مالی این شرکت بود و در حال حاضر، کمپانی فورد قصد دارد حیطه فعالیتهای خود را در زمینه امور مالی توسعه دهد. از میان چهار قسمت صنایع خدماتی، خدمات مالی اهمیت ویژه‌ای پیدا کرده است. سهم بزرگی از سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی به خدمات مالی اختصاص یافته است. در همین حال، خدمات مالی تأثیر نسبتاً زیادی بر روند عملکرد اقتصاد جهان برجای گذاشته است. به علت اهمیت زیادی که خدمات مالی دارد در ادامه، به طور جداگانه آن را بررسی می‌کنیم.

جهانی شدن خدمات مالی

گسترش تولید و همچنین خدمات در سطح جهان باید پشتوانه مالی داشته باشد. گسترش خدمات مالی جزء لاینفک روند جهانی شدن سرمایه است و در این رابطه باید به جهانی شدن پول و بانکها و بازارهای اوراق بهادار اشاره کرد، البته جهانی شدن پول از اهمیت نسبتاً بیشتری برخوردار است، بنابراین، ما در این باره بیشتر بحث می‌کنیم.

جهانی شدن پول

سیستم مالی بین الملل از چند بازار بین المللی تشکیل شده است. این بازارهای بین المللی، دارای پول رایج داخلی خود بوده و مردم می توانند از این بازارها در زمینه های مختلف داد و ستد پول رایج استفاده نمایند. پدیده های اقتصادی جدید، امکانات لازم را برای تداوم عملکرد این بازارها فراهم آورده است. مثلاً بازیگران اقتصادی بزرگ دنیا قادر هستند از ذخیره دلار اروپا برای تأمین منافع اقتصادی خود بهره بگیرند و در این زمینه، حیطة عملکرد خود را در سطح جهان گسترش دهند. ذخیره دلار در بازار اروپا شامل سپرده های دلار در بانکهای اروپایی می شود. دقیقاً معلوم نیست که چگونه بازار دلار اروپا به وجود آمد. به نظر ناظرین اقتصادی در اواخر دهه ۱۹۴۰ و اوایل دهه ۱۹۵۰، دولتهای چین و اتحاد جماهیر شوروی از بابت ذخایر دلار خود در آمریکا ناراضی بوده، از آن بیم داشتند که دولت آمریکا ذخایر دلار آنها را ضبط و مصادره نماید. به همین دلیل، آنها پولهای خود را به بانکهایی در لندن و پاریس منتقل کردند. در اواخر دهه ۱۹۵۰، کسری تراز پرداختهای دولت آمریکا به رشد بازار دلار اروپا کمک کرد و بدین سان، مقدار زیادی از دلارهای آمریکایی به بانکهای اروپایی راه یافتند. از آنجا که بانکهای اروپایی در حیطة قانون گذاری دولت آمریکا قرار نداشتند، قادر بودند بهره نسبتاً زیادی به مشتریان خود پرداخت کنند. سپس سه واقعه مهم، به رشد هرچه بیشتر بازار دلار اروپا کمک کرد. نخست در طول سالهای ۱۹۶۳ و ۱۹۶۴، دولت آمریکا جهت جلوگیری از روند رو به رشد دلارهایی که به خارج از کشور انتقال می یافت «قانون مالیاتی برابر سازی نرخ بهره» و همچنین برنامه «محدودیت اعتباری داوطلبانه» را به اجرا گذاشت. پس از اعمال خط مشیهای جدید دولت آمریکا، بازرگانانی که به دنبال اخذ وام در بازارهای بین الملل بودند به بازارهای اروپایی-به ویژه بازار دلار اروپا- روی آوردند (شرکتهای چند ملیتی از جمله بازرگانانی بودند که به دنبال اخذ وام در بازارهای بین الملل بودند. این شرکتها از بازار دلار اروپا وام گرفته، از آن، جهت گسترش فعالیتهای خود در خارج از کشور استفاده نمودند.) دوم، از سال ۱۹۷۱ به بعد دولت آمریکا اقداماتی را جهت تأمین کسری بودجه خود به اجرا گذاشت. به عنوان نمونه، دولت آمریکا در کلیه معاملات خود با

بازرگانانی خارجی از ذخایر دلاری خود استفاده کرد. این امر موجب افزایش جریان دلار در صحنه اقتصادی جهان شد (به طور کلی بین سالهای ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، منابع پولی جهان دوازده برابر افزایش یافت) و همچنین موجبات افزایش تورم در جهان را نیز فراهم آورد. سوم، در سال ۱۹۷۳، کشورهای عضو سازمان «اوپک» قیمت نفت را به نحو کم سابقه‌ای افزایش دادند. کشورهای فروشنده نفت، دلارهای زیادی در اختیار داشتند و می‌بایست منابع پولی خود را در جایی سرمایه‌گذاری می‌کردند. مقدار زیادی از این پولها به بازار دلار اروپا راه یافت. بانکهای بین‌المللی و مؤسسات ذیربط دیگر می‌بایست فکری به حال منابع مالی جدید خود می‌کردند. شرکت‌های چند ملیتی قادر نبودند از طریق اخذ وام از مؤسسات مزبور، تمامی مازاد پولی موجود را جذب نموده، به مصرف رسانند. یکی از راه‌حل‌های این معضل، ایجاد بازارهای جدید بود. بازار دلار اروپا رفته رفته تکامل بیشتری پیدا کرد تا توانایی لازم را جهت جلب مشتریهایی که مایل به دریافت وام بودند به دست آورد. دلارهای اروپایی به جمع پولهای دیگر اروپایی که در بانکهای خارجی ذخیره شده بودند پیوستند. به تدریج دلارهای اروپایی به پول کشورهای ژاپن یا آلمان ملحق شده، در بانکهای مختلف خارجی انباشته شدند. از طرف دیگر، محدوده عملکرد بازار دلار اروپا هم گسترش یافت، مثلاً امروزه اوراق بهادار اروپا توسط کمپانیها و دولتهای مختلف به مشتریان فروخته شده، از محبوبیت خاصی برخوردار است. در اینجا لازم است به سفته‌بازی در بازار دلار اروپا اشاره کنیم. سفته‌بازی در بازار دلار اروپا به وضع نابسامان اقتصاد سرمایه‌داری بین‌الملل کمک نموده است. یکی از بزرگترین بانکهای آمریکایی به نام «سیتی بانک» در زمینه سفته‌بازی در بازار دلار اروپا، نقش عمده‌ای ایفا می‌کند. یکی از کارشناسان در مورد نحوه عملکرد بانک چین می‌گوید: «شاخه اروپایی سیتی بانک بیشتر از حد قانونی مارک آلمان و فرانک سوئیس و یا دیگر پولهای رایج در اروپا را خریداری می‌کند. سپس آنها این ذخایر پولی خود را به بانکهای نیویورک انتقال می‌دهند تا بانکهای اروپایی نتوانند به آنها دسترسی داشته باشند. آنها از این طریق به سودهای کلانی دست می‌یابند و مقامات محلی هم قادر نیستند از کارهای مخفیانه آنها سردر بیاورند.» عملکرد دولت ریگان موجبات بهبود موقعیت بانکهای را که به سفته‌بازی در بازار دلار اروپا

اشتغال داشتند فراهم آورد. دولت ریگان به کاهش تنظیم بازار توسط دولت علاقه داشت و به همین دلیل کوشید از فعالیتهای «کمسیون اوراق بهادار و مبادلات ارزی» بکاهد. کمسیون مزبور بر عملکرد بانکهای بین المللی آمریکا نظارت کرده، در سالهای پیش از دهه ۱۹۸۰ فعالانه طرز عملکرد بانکهای بین المللی آمریکا را کنترل می کرد.^۲

بانکهای اروپایی از طریق دیگری کوشیدند از امکانات پولی خود بهره ببرند. آنها وامهای کلانی به کشورهای در حال توسعه، به ویژه به آن دسته از کشورهای در حال توسعه که درآمد نفتی بالایی داشتند - اعطا کردند، لیکن بر اثر کاهش قیمت نفت و همچنین افزایش نرخ بهره دلار کشورهای در حال توسعه با مشکلات عظیمی در زمینه پرداخت بدهیهای خود روبه رو شدند. در آخر، کشورهای در حال توسعه از پرداخت بدهیهای خود عاجز ماندند. در اواسط دهه ۱۹۸۰، چنین به نظر می رسید که بحران بدهی کشورهای جهان سوم موجب فروپاشی سیستم مالی بین المللی شود، لیکن این طور نشد. وضع نابسامان اقتصادی کشورهای جهان سوم برای بانکهای بین المللی کشورهای توسعه یافته هم مخاطره آمیز بوده است، اما سیستم مالی بین المللی عملکرد خود را تغییر داده، (حداقل در کوتاه مدت) از قدرت تازه ای برخوردار شده است. سیستم مالی جدید جهان به بازارهای تازه ای دست یافته است و در این میان، سرمایه گذاران ژاپنی توانسته اند جایگاه ویژه ای برای خود دست و پا کنند. وضعیت جدید سیستم بین المللی به صاحبان سرمایه امکان می دهد که از طریق شدت بخشیدن به چرخش پول و داراییهای خود - به ویژه با خرید و فروش اوراق بهادار و یا اعطای وامهای کلان به مشتریان خارجی - منافع خود را تأمین کنند. بانکهای بزرگ کشورهای توسعه یافته و بانکهای ژاپنی، وامهای کلانی در اختیار شرکتهای چند ملیتی و کشورهای جهان سوم قرار دادند که این امر نیز بر جهانی شدن سرمایه تأثیر بسزایی بر جای گذاشته است. با اینکه بانکهای بین المللی قادر نبوده اند تمام بدهیهای خود را دریافت کنند، لیکن عوامل متعددی دست به دست هم داده اند و موجب شده اند این بانکها بتوانند به عنوان بازیگران قدرتمندی در سطح جهان فعالیت کرده، به گسترش نفوذ سرمایه در جهان کمک کنند. با جهانی شدن نقش شرکتهای و به طور کلی سرمایه، دولتها هم در این بین با روند اقتصادی موجود همگام

شده اند و به طرق مختلف، شرایط را برای رشد سرمایه هموار می کنند. از دهه ۱۹۸۰ به این طرف، دولت‌ها برای اجرای سیاست‌هایی چون آزادسازی دادوستد بین کشورها و کاهش تنظیم بازار اقتصادی و کاهش میزان مالیات برای شرکتها اولویت قایل شده اند، البته قشر سرمایه دار همواره قادر نیست به درصد سوددهی بالایی دست پیدا کند و از این رو باز هم تضمینی وجود ندارد که سرمایه بتواند در شرایط ایده آل اقتصادی بسربرد و رشد پیدا کند و از این طریق از وقوع رکود اقتصادی، جلوگیری به عمل آید، بنابراین، در آمریکا - علی رغم تلاشهایی که دولتهای ریگان و بوش برای افزایش درصد رشد اقتصادی و تأمین منافع قشر ثروتمند و صاحبان شرکتهای بزرگ کشور انجام دادند - باز هم سرمایه نتوانست به طور کامل رشد پیدا کند و در نتیجه قشر ثروتمند جامعه و اقشار دیگر قادر نبودند به طور کامل در عرصه اقتصادی به موفقیت‌هایی نایل آیند. در ادامه سخن به بررسی اقدامات قشر سرمایه دار آمریکا برای دستیابی به درصد بالاتر رشد اقتصادی می پردازیم و سپس دولت رفاه را بررسی می کنیم.

بحران اقتصاد سرمایه داری بین الملل

در دهه ۱۹۷۰، درصد سوددهی کمپانیهای بزرگ آمریکا کاهش یافت. البته این موضوع، رفته رفته از دهه ۱۹۶۰ نظر تحلیلگران را به خود جلب کرده بود. کاهش بازدهی و سوددهی شرکتهای بزرگ جزء عوامل مهمی بود که موجب شد کشورهای دنیا در دهه ۱۹۷۰ و به ویژه دهه ۱۹۸۰، دچار رکود اقتصادی شوند. جدول شماره یک، این مطلب را مشخص می کند که در دهه های یاد شده رشد اقتصادی کشورها کاهش یافت، البته رشد اقتصادی برخی از کشورها - به ویژه کشورهای قاره آفریقا و آمریکای لاتین - کاهش بیشتری یافت. کاهش رشد اقتصادی بر میزان اشتغال مردم در کشورهای توسعه یافته اثر منفی گذاشته است و در نتیجه، درصد بیکاری در این دسته از کشورها، رشد بی سابقه ای داشته است. بین سالهای ۱۹۶۰ و ۱۹۷۳، درصد بیکاری در آمریکای شمالی بین چهار تا هفت درصد بود و در اروپا و ژاپن هیچ گاه از دو تا سه درصد تجاوز نمی کرد، اما بین سالهای ۱۹۷۳ و ۱۹۷۵، درصد بیکاری افزایش قابل ملاحظه ای یافت. سپس درصد بیکاری تا سال ۱۹۷۰ نوسان

چندانی پیدا نکرد، اما بین سالهای ۱۹۷۹ و ۱۹۸۳ درصد بیکاری باز هم افزایش یافت و در سالهای بعدی در بیشتر کشورها، بیکاری کمی افزایش یافت. البته نرخ تورم هم در کشورهای چون آمریکا افزایش پیدا کرده است و کشورها به طور همزمان با مشکل بیکاری و افزایش نرخ تورم دست و پنجه نرم می کنند. با افزایش درصد رکود اقتصادی قشر سرمایه دار آمریکا کوشید دوباره از نرخ سوددهی بالایی بهره مند شود و از آنجا که تحقیقات نشان داده است، در آمریکا شرکتهای بزرگ تا اندازه زیادی بر وضعیت اقتصادی کشور تسلط دارند و همچنین رابطه تنگاتنگی با دولت مردان کشور دارند قشر سرمایه دار قادر بود بر کارکرد دولت تأثیر بگذارد، بنابراین، از دولت خواست اقداماتی انجام دهد که موجب رشد اقتصادی کشور شود.^۲ صاحبان شرکتهای بزرگ آمریکا از دولت خواستند که از افزایش هزینه های جاری خود جلوگیری کند و کارایی خود را افزایش دهد و با اعمال فشار به قشر کارگر برای سرمایه این امکان را فراهم آورد که از دادن امتیاز به قشر کارگر خودداری کند و بتواند برای افزایش نرخ بازدهی سرمایه گامهای مؤثری بردارد.

به طور کلی دولت ریگان و همچنین دولت بوش نسبت به عملکرد کمپانیهای بزرگ کشور خوش بین بودند و در مواقع لازم، تسهیلات ویژه ای برای آنها در نظر می گرفتند. در دوران ریاست جمهوری ریگان، ادغام شرکتهای بزرگ با سهولت قابل ملاحظه ای صورت می گرفت و زمانی که این شرکتهای جهت ادغام با شرکتهای دیگر مرتکب خلاف قانونی می شدند، دستگاههای دولتی مانند وزارت دادگستری در مورد آنها اغماض به خرج داده، جهت تأمین منافع آنها تلاش می کردند.^۴ از دهه ۱۹۶۰ به این طرف، دولت از طریق اجرای سیاستهایی که با اصول مکتب کینز همخوانی نزدیکی داشت کوشیده بود به اوضاع اقتصادی کشور سامان ببخشد و برای اقشار متوسط و پایین جامعه نیز امکانات اقتصادی مناسبی فراهم آورد. اما اجرای سیاستهای کینزی از سوی دولت، کم کم با مشکلاتی روبه رو شد و از آنجا که بیکاری و تورم، رشد قابل توجهی یافت، سیاستهای کینزی دولت نمی توانست به رفع معضلات مذکور کمک کند، البته دغدغه اصلی صاحبان شرکتهای بزرگ آمریکا این بود که چگونه از کاهش نرخ بهره وری جلوگیری کنند و در این راستا آنها از طریق کاهش هزینه های تولیدی-

به ویژه کاهش هزینه کار - اقداماتی جهت تأمین منافع خود انجام دادند. نمودار شماره یک، این موضوع را مشخص می کند که در طول دهه ۱۹۸۰، نرخ بهره وری افزایش پیدا کرد و در عین حال، سطح دستمزد مردان که به طور نسبی درصد بالایی از نیروی کار کشور را تشکیل می دهند کاهش چشمگیری پیدا کرد. قطعاً کاهش نرخ دستمزد مردان تا اندازه زیادی موجب افزایش نرخ بهره وری در دهه ۱۹۸۰ شد و موجبات رضایت خاطر قشر سرمایه دار آمریکا را فراهم آورد.

در این شرایط، دولت با اجرای طرح اقتصادی جدید خود که بر کاهش هزینه ها - به ویژه هزینه های - رفاهی تأکید داشت کوشید به موازات اولویت جدید سرمایه حرکت کند و از این طریق به افزایش نرخ بازدهی سرمایه، یاری رساند. البته باز هم دولت قادر نبود کاملاً به تأمین منافع سرمایه داران کشور کمک کند و سیاستهای اقتصادی دولتهای ریگان و بوش، صد در صد کارآیی نداشت و اجرای سیاست اقتصادی دولت به برقراری سامان اقتصادی در کشور نینجامید. با تداوم رکود اقتصادی و افزایش نرخ بیکاری، دولت توانست تنها تا حدی هزینه های رفاهی را کاهش دهد. از آنجا که کلاً کارآیی بخشهای مختلف اقتصادی کاملاً بهبود پیدا نکرد و دولت هم در زمینه مذکور نتوانست اقدام کاملاً مؤثری انجام دهد، بحران اقتصادی کشور تداوم پیدا کرد و دولت که از سالها پیش تصمیم گرفته بود برای ایجاد امکانات مناسب اقتصادی برای اقشار متوسط و پایین جامعه برنامه هایی تهیه و اجرا نماید باز هم مانند گذشته در این زمینه به کار خود ادامه داد، اما کارش نتیجه بخش نبود. در بخش آخر بحث، برای حل مشکلات دولت رفاه به بررسی اقدامات دولتهای ریگان و بوش می پردازیم.

بحران دولت رفاه

تا پیش از سال ۱۹۸۰، برنامه های رفاهی دولت گسترش یافته بود، اما دولتهای ریگان و بوش، گامهایی در جهت کاهش ابعاد دولت رفاه برداشتند. همان طور که گفتیم سرمایه برای افزایش بازدهی، اولویت قابل شده است و از دوران ریاست جمهوری ریگان، دولت، سیاست اقتصادی جدیدی اتخاذ نمود که با اولویت خاص سرمایه در دهه های اخیر همخوانی نزدیکی

داشت. به موجب سیاست اقتصادی جدید دولت، سیاستهای انبساطی می باید از رده اولویتهای دولت خارج می شد و به ویژه اقداماتی در زمینه کاهش هزینه های رفاهی صورت می گرفت. دولت کوشید از طریق کاهش برنامه های موجود و همچنین کاهش هزینه های جاری برنامه های رفاهی، ابعاد دولت رفاه را کاهش دهد، اما اقدامات دولت در این زمینه کاملاً نتیجه بخش نبود و بعداً دولت کلینتون هم با برخی مسایل که از زمان ریاست جمهوری ریگان در مورد دولت رفاه مطرح شده بود دست و پنجه نرم کرد. از سال ۱۹۸۰، هزینه های فزاینده دولت رفاه به عنوان عاملی نگران کننده محسوب شده است، اما چگونگی حل این مسئله، دشواریهایی برای سیاستمداران کشور به وجود آورده است.

چنانکه گفتیم، رفته رفته دولت مردان به مکتب «کینز» روی آورده، از آن به منظور اجرای برنامه هایی که می توانست به تأمین نیازهای اقتصادی مردم مستمند کمک کند، بهره جستند. در طول دهه ۱۹۶۰، دولت کندی و بعداً دولتهای دیگر وقت، ابعاد دولت رفاه را گسترش داده، شاخ و برگهای تازه ای به آن اضافه کردند. «نیکسون» نیز اعلام کرد که «امروزه ما همگی هواخواه مکتب کینز هستیم.»^۵ وی لایحه ای به مجالس آمریکا پیشنهاد کرد که به موجب آن، دولت وظیفه می یافت در جهت ایجاد حداقل درآمد برای اقشار نیازمند جامعه، اقداماتی را به عمل آورد، لیکن، مجلس نمایندگان و مجلس سنای آمریکا به لایحه پیشنهادی نیکسون رأی مثبت ندادند. وقتی ریگان در سال ۱۹۸۰، سمت ریاست جمهوری کشور را احراز کرد کوشید به طریق خاصی نحوه عملکرد دولت در زمینه امور رفاهی را تغییر دهد. «رابرت کاکس» رابطه اقتصاد سرمایه داری بین الملل با نحوه برخورد دولت (ریگان) با مسایل رفاهی را مدنظر قرار داده، به جوانبی از این موضوع اشاره کرده است که برای ما حایز اهمیت است. وی می گوید: «میزان سرمایه موجود در اقتصاد سرمایه داری بین الملل کاهش پیدا کرده، این امر به بروز بحران در صحنه اقتصاد بین الملل شتاب بخشیده بود. پرداختهای رفاهی دولت، اثر نامطلوبی بر مقدار سرمایه موجود بر جای گذاشته بود. بسیاری از کارگران و افرادی که جزء طبقه متوسط بودند از پرداختهای رفاهی دولت استفاده می کردند، اما تدریجاً هزینه های رو به رشد دولت، عاملی نگران کننده به شمار آمد. تأمین نیازهای مالی دولت از

راه کسر بودجه به رشد تورم انجامیده، به نحوی هم به رکود اقتصادی دامن می‌زد، در این شرایط، دولت در مورد سیاست‌های گذشته خود در زمینه امور رفاهی تجدیدنظر می‌کرد.^۶ در اینجا لازم است برنامه‌های رفاهی دولت را قدری دقیق‌تر بررسی کنیم. اصولاً برنامه‌های رفاهی دولت جهت کمک به اقشار نیازمند به دو دسته تقسیم می‌شود. آن دسته از مردم که قادر به کار کردن هستند می‌توانند از برنامه‌های دولت در جهت ایجاد اشتغال بهره‌مند گردند و آن دسته از مردم که به دلایلی قادر به کار کردن نیستند می‌توانند از برنامه‌های حمایت از درآمد بهره‌مند شوند. برنامه‌های حمایت از درآمد دولت، شامل بیمه اجتماعی و همچنین کمک‌های نقدی و غیر نقدی به افرادی می‌شود که به دلایل مختلف، (از جمله کهولت) قادر به کار کردن نیستند. ایجاد امکان اشتغال برای آن دسته از مردم که بیکار هستند و یا به دلایل دیگری قادر به کار کردن نمی‌باشند، اهمیت ویژه‌ای دارد. اما ایجاد اشتغال بدان معنا نیست که افراد حتماً قادر خواهند بود که از چنگ فقر رهایی یابند. براساس یک گزارش، تنها در چهل درصد از خانواده‌های فقیر آمریکا مادر یا پدر شغل تمام وقت دارند. این تعداد از خانواده‌ها قادر نیستند خود را از چنگ فقر رها سازند، زیرا پدر و یا مادر و یا یکی از دیگر افراد خانواده مهارت حرفه‌ای ندارند و بنابراین نمی‌توانند جذب بازار کار شوند. برنامه‌های آموزشی می‌تواند به این گونه افراد کمک کند تا آسانتر جذب بازار کار شوند، لیکن مسئولان دولتی باید هزینه‌های هنگفتی را صرف برنامه‌های آموزشی کنند، بنابراین، اجرای این گونه برنامه‌ها همواره مشکل بوده است.

برنامه بیمه اجتماعی یکی از اجزای مهم برنامه‌های حمایت از درآمد را تشکیل می‌دهد. جدول شماره دو اجزای اصلی برنامه‌های حمایت از درآمد را مشخص می‌سازد. برنامه بیمه اجتماعی یکی از ارکان اصلی برنامه‌های ضد فقر دولت به شمار می‌آید. در سال ۱۹۸۰، دولت مبلغی معادل دویست میلیارد دلار صرف اجرای برنامه بیمه اجتماعی کرد. «قانون بیمه اجتماعی» در سال ۱۹۳۵ به تصویب رسیده بود. برنامه مزبور شامل کمک‌های نقدی به گروه‌های مختلف جامعه (مانند سالمندان) می‌شود. برنامه «مراقبت پزشکی» برای افراد واجد شرایط (مانند افراد سالمند که تحت پوشش بیمه اجتماعی هستند) این امکان را

فراهم می‌آورد که مخارج درمانی خود را پرداخت نمایند. باید این نکته را در نظر گرفت که برنامه بیمه اجتماعی تنها به تأمین نیازهای اقتصادی افراد فقیر اختصاص ندارد و کسانی که در رده‌های متوسط و یا حتی ثروتمند جامعه قرار دارند از مزایای برنامه بیمه اجتماعی استفاده می‌کنند. برنامه کمک هزینه، به افراد فقیر جامعه اختصاص دارد. همان طور که در جدول شماره دو آمده، در سال ۱۹۸۰، هزینه برنامه کمک هزینه یا برنامه رفاهی دولت بالغ بر ۶۳ میلیارد دلار بود. «برنامه کمک پزشکی» جزء اصلی برنامه‌های رفاهی دولت را تشکیل می‌دهد. به موجب این برنامه، افراد فقیر می‌توانند از خدمات درمانی رایگان بهره‌مند شوند. پرداخت بخشی از هزینه‌های برنامه‌های رفاهی به عهده دولتهای ایالتی است. تعیین ضوابط مربوط به افراد واجد شرایط و سطح پرداخت کمکهای رفاهی به عهده دولتهای ایالتی است. هزینه‌های جاری برنامه‌های حمایت از درآمد، بودجه کلانی را به خود اختصاص می‌داد. همانطور که در جدول شماره دو آمده، هزینه‌های جاری برنامه‌های حمایت از درآمد در سال ۱۹۸۰ معادل ۲۵۸ میلیارد دلار بود. ده درصد از تولید ناخالص ملی و حدود سی درصد از کل هزینه‌های دولت به مصرف پرداخت هزینه‌های برنامه‌های حمایت از درآمد می‌رسید. هزینه‌های جاری برنامه‌های حمایت از درآمد رشد قابل ملاحظه‌ای نسبت به دهه‌های گذشته داشته است. در سال ۱۹۵۰، تنها دو درصد از تولید ناخالص ملی و ۱۴ درصد از کل هزینه‌های دولت به مصرف پرداخت هزینه‌های برنامه‌های حمایت از درآمد می‌رسید.^۷

دولت ریگان و به طور کلی نومحافظه کاران خواهان ایجاد تغییراتی در برنامه‌های رفاه اجتماعی دولت بودند. دولت ریگان از اصولی که بر اساس مکتب «کینز» به اجرا گذاشته می‌شد انتقاد کرده، سیاستهای انقباضی اتخاذ نمود. هرچند که عملکرد دولت ریگان موجب تحول کلی در ساختار برنامه‌های موجود رفاهی نشد، لیکن برخی از برنامه‌های رفاهی دولت کاهش پیدا کرد. مزایای بیست درصد از افرادی که از برنامه‌های رفاهی دولت استفاده می‌کردند کاهش یافت. اما دولتهای ریگان و بوش توجه خاصی نیز به کاهش هزینه‌های موجود رفاهی معطوف کرده، در این زمینه، اقداماتی را به مرحله اجرا گذاشتند. تحت شرایط اقتصادی موجود، دولت تصمیم گرفت اقداماتی جهت کاهش هزینه‌های رفاهی به مرحله اجرا

بگذارد. بر پایه یکی از گزارش‌های موجود در سال ۱۹۸۹ یک میلیون کودک بی‌خانمان در آمریکا زندگی می‌کردند. کمبود مسکن به مشکلات کودکان بی‌خانمان دامن می‌زد. تا پیش از سال ۱۹۸۰، دولت برای تهیه مسکن برای کودکان بی‌خانمان بودجه کافی در نظر گرفته بود، اما بین سالهای ۱۹۸۰ و ۱۹۸۹ بودجه‌ای که صرف تهیه مسکن برای افراد بی‌بضاعت و کودکان بی‌خانمان می‌شد شصت درصد کاهش یافت.^۱ دولت کلینتون هم به حل مسایل رفاهی کشور از طریق کاهش هزینه‌های جاری توجه داشت. کارگزاران دولت کلینتون کوشیدند از طریق کاهش هزینه‌های جاری برنامه «مراقبت پزشکی» افراد بیشتری را تحت پوشش قرار دهند، اما دولت کلینتون نتوانست اقدام مؤثری در این زمینه به انجام رساند و امروزه هم دولت بوش می‌کوشد از افزایش برنامه‌های رفاهی بکاهد.

نتیجه‌گیری

در این مقاله با جهانی شدن سرمایه، بحران تازه اقتصاد سرمایه‌داری بین‌الملل و تلاش قشر سرمایه‌دار آمریکا برای رفع بحران مذکور آشنایی پیدا کردیم و نشان دادیم که چگونه دولتهای ریگان و بوش به موازات اولویت جدید سرمایه، یعنی کاهش هزینه‌های تولیدی و اجتماعی - سیاستهایی را به مرحله اجرا گذاشتند. قطعاً کاهش هزینه‌های تولیدی - به ویژه هزینه کار می‌توانست به قشر سرمایه‌دار و شرکتهای بزرگ آمریکا کمک کند تا دوباره نرخ بهره‌وری سرمایه را افزایش دهند، اما به علت اینکه سرمایه‌داری همواره دچار بحران می‌شود و سرمایه‌داران نمی‌توانند از کاهش نرخ سوددهی سرمایه جلوگیری کنند، تلاش سرمایه‌داران و دولت آمریکا برای برطرف ساختن رکود اقتصادی و در نتیجه، دستیابی به درصد سوددهی بالاتر کاملاً مثمر ثمر واقع نشد، بنابراین، امروزه بحران اقتصادی در آمریکا تداوم یافته است. هرچند که دولت آمریکا کوشیده است با در نظر گرفتن تسهیلات ویژه برای قشر ثروتمند و متمول جامعه به بالا بردن درصد رشد اقتصادی کشور از طریق تأمین نیازهای سرمایه‌داران کشور کمک کند و با کاهش میزان مالیات و هزینه‌های جاری و به ویژه کاهش هزینه‌های دولت رفاه، در رسیدن به این منظور کوشیده است، لیکن باز هم وضعیت اقتصادی

کشور سامان پیدا نکرده و مسایل مربوط به امور رفاهی حل نشده است. از بررسی موضوع این مقاله می توان چنین نتیجه گیری کرد که تلاش دولت ریگان و بوش برای حل مشکلات قشر سرمایه دار جامعه نتیجه بخش نبود، زیرا نظام سرمایه داری، نظام کاملاً منطقی و معقولی نیست، بنابراین، باید دید که نظام مذکور چگونه باز هم در سالهای آتی دچار بحران می شود و چگونه می توان در عرصه اقتصادی دنیا و در آمریکا برای حل مشکلات ناشی از بحران سرمایه داری فکری کرد. البته قصد اصلی نگارنده این بوده که مساعی دولت آمریکا جهت تأمین منافع سرمایه را مورد بررسی قرار دهد و علت اهتمام دولت آمریکا به اجرای سیاستهای جدید دست راستی در طول دوران زمامداری ریگان و بوش مشخص کند؛ مثلاً برخورد خشن با قشر کارگر را به نوعی تبیین کند. دولت ریگان و بوش نمی توانستند به فکر تأمین آزادیها و منافع اقتصادی قشر کارگر و اقشار ضعیف جامعه باشند و می باید از لحاظ فرهنگی به مردم القا می کردند که خود را با شرایط جدید اقتصادی کشور وفق دهند و منتظر نباشند که دولت از لحاظ اقتصادی مثل گذشته به آنها کمک زیادی بکند. باید آزادی عمل سرمایه داران تأمین می شد و شرایط برای افزایش کارایی سرمایه هموار می شد. بنابراین، لازم بود در جامعه تحولی رخ دهد و همگی گروهها و اقشار جامعه با همیاری یکدیگر برای رشد سرمایه اهتمام ورزند و به همین دلیل، دولت، طرح جدید اقتصادی خود را به اجرا گذاشت و برای کاهش هزینه ها - به ویژه هزینه های رفاهی، تلاش کرد و به همین دلیل هم در عرصه فرهنگی به اشاعه ارزشهای محافظه کارانه با همیاری اقشار حامی جنبش نو محافظه کاری پرداخت. ما در مقاله بعدی در این مورد سخن می گویم و جزئیات آن را مورد بررسی قرار می دهیم. □

جدول شماره ۱. نرخ رشد تولیدات کشورهای جهان (۱۹۶۰-۱۹۸۶)

منطقه / کشور	۱۹۶۱-۷۳	۱۹۷۴-۸۰	۱۹۸۱-۸۶
تولید دنیا	۵,۵	۳,۶	۲,۷
کشورهای توسعه یافته (دارای سیستم بازار آزاد)	۵	۲,۵	۲,۲
آمریکا	۴	۲,۲	۲,۴
اروپای غربی	۴,۸	۲,۴	۱,۵
ژاپن	۹,۸	۳,۸	۳,۶
کشورهای در حال توسعه	۶,۳	۵,۱	۱,۵
آفریقا	۵,۵	۴,۴	-۰,۹
آسیا	۵,۱	۶	۴,۸
خاورمیانه	۸,۲	۳,۹	-۰,۹
کشورهای در حال توسعه اروپا	۵,۵	۶,۴	۲,۹
آمریکا لاتین و کارائیب	۶,۶	۵,۲	۱
کشورهایی که دارای سیستم برنامه ریزی اقتصادی متمرکز هستند	۶,۶	۴,۶	۳,۳
چین	۳,۸	۵,۶	۸,۸

منبع:

Nigel Thrift, "The Geography of International Economic Disorder," in Ronald Johnston and Peter Taylor (eds.), *A World in Crisis?*, Oxford: Basil Blackwell, 1989, p.19

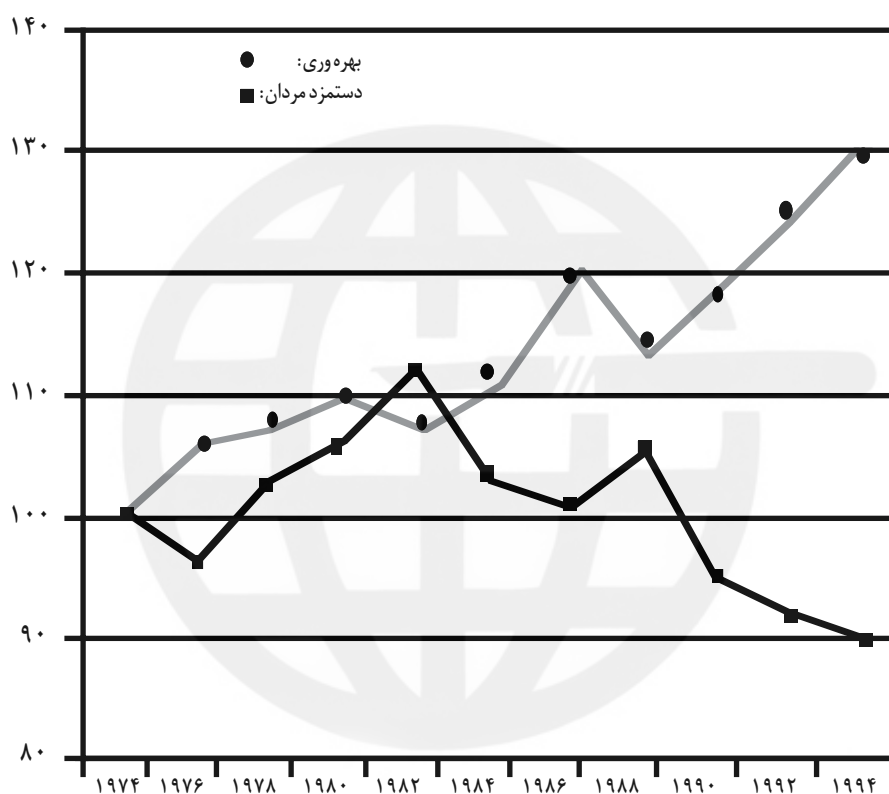
جدول شماره ۲. برنامه های حمایت از درآمد (در سال ۱۹۸۰)

هزینه (بر حسب میلیارد دلار)	برنامه
۱۹۴,۳	بیمه اجتماعی
	مزایای نقدی
۱۱۷,۱	بیمه اجتماعی
۱۱,۱	بیمه کار
۱۳,۱	دیگر موارد
	مزایای غیر نقدی
۳۵	مراقبت پزشکی
۶۳,۳	کمک هزینه (رفاهی)
	مزایای نقدی
۱۱,۳	کمک به خانواده هایی که فرزندان آنها قادر به تأمین نیازهای مالی خود نیستند
۸,۲	کمکهای تکمیلی
۵	دیگر موارد
	مزایای غیر نقدی
۲۴,۶	کمک پزشکی
۸,۷	بن غذا
۵,۵	کمک مسکن
۲۵۷,۶	جمع کل

منبع:

Richard Lipsey, Peter Steiner and Douglas Purivs, *Economics*, New York: Harper and Row, 1984, p. 411.

نمودار شماره ۱. نرخ بهره‌وری و دستمزد مردان آمریکا بین سالهای ۱۹۷۳ تا ۱۹۹۴



منبع:

Lawrence Mishel, "Rising Tides, Sinking Wages," *The American Prospect*, No. 23, Fall 1994, p. 63

پاورقیها:

۱. بخش اعظم این بحث از منبع زیر اخذ شده است:

- Nigel Thrift, "The Geography of International Economic Disorder," in Ronald Johnston and Peter Taylor (eds.), *A World in Crisis?*, Oxford: Basil Blackwell, 1989, pp. 18-54.
2. Michael Moffitt, *The World's Money*, New York: Simon and Schuster, 1983, pp. 151-6.
3. Stephen Gill and David Law, *The Global Political Economy*, Baltimore: The John Hopkins University Press, 1989, p. 207.
4. Kenneth Hoover and Raymond Plant, *Conservative Capitalism in Britain and the United States*, London: Routledge, 1989, pp. 107-8.
5. *Ibid.*, p. 22.
6. Robert Cox, *Production, Power and World Order*, New York: Columbia University Press, 1987, pp. 280-1.
7. Richard Lipsey, Peter Steiner and Douglas Purvis, *Economics*, New York: Harper and Row, 1984, p.411.
8. Elaine Fox and Lisa Roth, "Homeless Children in Philadelphia as a Case Study," *Annals, AAPSS*, No. 506, Nov. 1989, pp. 142-4.